گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم «عقیل شیبک» از سیستان

عقیل ۳ سال برای اعزام به جبهه مقاومت اسلامی انتظار کشید

■ زینب محمودی عالمی

استان سیستان و بلوچستان با وجود جمعیت اهل تسننی که دارد، تاکنون ۱۱ شهید در جبهه دفاع از حرم تقدیم کرده است. برخی از این شهدا اهل تسنن هستند و برخی از شیعیان. در واقع ارزش‌های موجود در جبهه مقاومت اسلامی نه قومیت می‌شناسد و نه مذهب. وقتی سخن روی دفاع از اسلام ناب محمدی باشد، شیعه و سنی دوشادوش هم در صف اول مبارزه قرار خواهند گرفت. شهیدان محسن خزایی، حسین‌علی کیانی و عقیل شیبک از زاهدان، شهید سیدمحسن سجادی از بزمان ایرانشهر، مصطفی عارفی از نیمروز، بسیجیان شهید سلمان برجسته و عمر ملازهی از شهرستان نیکشهر، بسیجیان شهید نظرمحمد بامری، اصغر بامری، مراد عبداللهی و پرویز بامری از شهرستان دلگان، لاله‌های اهدایی سیستان و بلوچستان در دفاع از حریم اسلام و اهل بیت هستند. شهید «عقیل شیبک» نیز یکی دیگر از شهدای این لیست است که ۲۱ فروردین سال ۱۳۹۵ در خان‌طومان سوریه به شهادت رسید. از این شهید یک فرزند پسر به یادگار مانده که همچنان بیقرار بابای شهیدش است. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی‌ام با «صدیقه اردونی» همسر شهید مدافع حرم عقیل شیبک و یکی از همرزمان شهید است که از نظرتان می‌گذرد.

■■■

خانم اردونی اصالتاً کجایی هستید و نحوه آشنایی‌تان با شهید شیبک چطور رقم خورد؟

من اصالتاً اهل نهبندان خراسان جنوبی هستم و همسرم اهل زابل بود. دامادمان با پدر شهید همکار بودند و همین زمینه آشنایی و ازدواج من و عقیل را فراهم کرد. عقیل متولد ۱۳۶۵ و در خانواده مذهبی بزرگ شده بود. من هم خانواده‌ای مذهبی دارم. پسرخاله‌ام در دفاع مقدس به شهادت رسیده است. از نظر اعتقادی اشتراکات زیادی داشتیم. سال ۱۳۸۷ ازدواج کردیم و خدا یک پسر به نام یوسف به ما هدیه کرد که الان ۱۰ ساله است. همسرم شغلش آزاد بود. اوایل ازدواج جوشکار بود بعد آرایشگر شد و همزمان در بسیج و مرزبانی هم فعالیت داشت.

همسرتان شغل آزاد داشت، چه شد که تصمیم گرفت مدافع حرم شود؟

عقیل عضو فعال بسیج و مرزبان بود. در نصرت‌آباد خاش و دلگان سیستان و بلوچستان مرزبانی و خدمت می‌کرد. علاقه زیادی به جهاد داشت و از سال ۱۳۹۲ برای اعزام به سوریه در سپاه پاسداران نام‌نویسی کرد. سه سال منتظر بود که راهی شود. بعد از کلی تلاش عاقبت ۱۴ فروردین ۹۵ از طرف تیپ ۱۱۰ تکاور سلمان فارسی برای اولین بار به سوریه اعزام شد. ۲۱ فروردین هم در منطقه خان‌طومان به شهادت رسید. ۲۸ فروردین هم پیکرش به وطن بازگشت و به خاک سپرده شد. سه سال در انتظار اعزام بود و وقتی که رفت یک هفته بعدش شهید شد.

نحوه شهادت‌شان چطور بود؟

همسرم تک‌تیرانداز بود. آن طور که به ما گفتند در خان‌طومان قسمتی از منطقه را پاکسازی کردند و در حال پاکسازی قسمت دیگری بودند که از طرف مخالف دو تیر به گلوی عقیل اصابت کرد و به اتفاق دوستش حسین‌علی کیانی به شهادت رسید. بعد از شهادتش از تیپ ۱۱۰ سلمان فارسی تماس گرفتند که ما می‌خواهیم برای سرکشی بیاییم خانه‌تان. سراغ پدر شهید را گرفتند. من آدرس خانه پدرشوهرم را دادم. مسئولان به منزل پدرشوهرم رفتند و اعلام کردند عقیل به شهادت رسیده. همسرم خیلی خنده‌رو و نرم‌دل بود. به پدر و مادرش خیلی احترام می‌کرد و به محرومان خدمت می‌کرد. همیشه ذکر لبش یا حسین(ع) بود و برای شهادت خیلی دعا می‌کرد.

شهید شیبک از منطقه‌ای محروم به جبهه اعزام شد. درک محرومیت‌های مردم سوریه هم می‌توانست دلیلی بر اعزامش باشد؟

ما در شهر زاهدان از بسیاری امکانات شهرهای بزرگی چون تهران محروم هستیم. لوله‌کشی گاز نداریم، کپسول باید به اجاق گاز آشپزخانه ببندیم. مردم زاهدان هنوز از امکانات کامل برخوردار نیستند. جدیداً در شهر زیباشهر مردم از نعمت گاز برخوردار شدند. شما در تهران زندگی می‌کنید و از امکانات کامل رفاهی برخوردارید اما ما در زاهدان برای آب و کپسول گاز و امکانات اولیه زندگی باید بدویم. موقعی که همسرم سرکار بود و کپسول گاز آشپزخانه خالی می‌شد باید کپسول بزرگ را دستم می‌گرفتم و مسیر طولانی را طی می‌کردم تا بتوانم آن را پر کنم. عقیل وقتی از سرکار برمی‌گشت و می‌دید کپسول بلند کردم ناراحت می‌شد. می‌گفت شما کپسول گاز را بلند نکنید. اینها وظیفه من است. همسرم خیلی خانواده‌دوست و عاطفی بود.

پسرتان موقع شهادت پدرش ۸ ساله بود، چه واکنشی به خبر شهادت پدرش داشت؟

وقتی مسئولان گفتند عقیل به شهادت رسیده قرار شد فردای آن روز پیکر همسرم را بیاورند. پسرم باورش نمی‌شد. آن شب تا صبح گریه می‌کرد و می‌گفت خانم‌ها، آقایان! گریه نکنید پدرم شهید نشده، پدرم زنده است و از سوریه برمی‌گردد. بابا عقیل من می‌آید. تا اینکه صبح پیکر پدرش را آوردند، وقتی به بالین پدرش رفت بچه مانده بود چه کار کند. الان هم از نظر روحی حالش خیلی بد است. حدود سه سال از شهادت پدرش می‌گذرد ولی پسرم هنوز گریه می‌کند. حتی الان که با شما مصاحبه می‌کنم پسرم با شنیدن اسم پدرش اشک می‌ریزد. هر کاری کردیم نتوانست با شهادت پدرش کنار بیاید.

> موقع رفتن عقیل من با اینکه می‌دانستم شاید همسرم دیگر برنگردد اما مخالفت نکردم بلکه همراهی‌اش کردم. عقیل می‌گفت امامان معصوم برای اسلام جان‌شان را دادند. ما هم باید برای دفاع برویم حتی اگر جان‌مان را بدهیم

با رفتن همسرتان به سوریه موافق بودید؟

موقع رفتن عقیل من با اینکه می‌دانستم شاید همسرم دیگر برنگردد اما مخالفت نکردم بلکه همراهی‌اش کردم. عقیل می‌گفت امامان معصوم برای اسلام جان‌شان را دادند. ما هم باید برای دفاع برویم حتی اگر جان‌مان را بدهیم. آخرین لحظه‌ای که عقیل می‌خواست خداحافظی کند و به سوریه برود به من گفت پسرم را بعد از خدا به تو می‌سپارم. یوسفم را در راه خدا و اهل بیت تربیت کن. زندگی یک پسر بچه بدون پدر خیلی سخت است اما من پسرم را طوری تربیت می‌کنم که مانند پدرش ذاکر اهل بیت باشد و در راه خدا جهاد کند. امیدوارم خودم و پسرم در راه حضرت زینب به شهادت برسیم.

سخن پایانی؟

من اعتقاد دارم هر چه از شهدا بخواهید به شما می‌دهند. دعا می‌کنم همه جوانان عاقبت به‌خیر شوند. به کسانی که به مدافعان حرم طعنه می‌زنند می‌گویم هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند جای شهید را پر کند. من تنها با صلوات آرامش می‌گیرم. ما باید برای دفاع از اسلام همه دست به دست هم بدهیم افرادی که به عنوان مدافع حرم می‌توانند بروند دریغ نکنند چراکه دفاع از اسلام و برقراری امنیت در کشورهای مسلمان به منزله شکل دادن این امنیت در کشور خودمان است. بزرگ‌ترین پیام مدافع حرم بیداری اسلام و زدن تودهنی به صهیونیست‌ها و استکبار جهانی است. یک مدافع حرم پشت اسلام و رهبر و اعتقاداتش می‌ایستد. کسانی هم که به مدافعان حرم و خانواده‌های شهدا طعنه می‌زنند بدانند آیندگان و تاریخ ایثار و فداکاری شهدا را قضاوت می‌کند. بعد از شهادت عقیل، من هر مشکلی در زندگی داشته باشم از کوچک تا بزرگ وقتی از شهید بخواهم کمکم کند؛ به صبح نمی‌رسد به هر طریقی شده جوابم را می‌دهد. شهدا نزدیک‌ترین افراد به خدا هستند. از این لحاظ اگر بیماری و گرفتاری باشد جوابگو هستند. بوی خوش شهیدم همیشه در خانه‌مان است. من احساس می‌کنم عقیل کنارم است و نظاره‌گر زندگی‌مان.

■■■

همرزم شهید

گویا شما علاوه بر همرزمی شهید شیبک، از دوستان قدیمی‌شان هم هستید؟

با عقیل در یک مدرسه همکلاس بودیم. البته سال‌ها او را ندیده بودم تا اینکه در دوره آموزشی برای اعزام به سوریه دوباره ایشان را زیارت کردم. بعد از آموزش با عقیل به سوریه اعزام شدیم. من از کودکی در بسیج فعالیت می‌کردم.

چه انگیزه‌هایی خود شما را به جبهه سوریه کشاند؟

وقتی سپاه برای دفاع از حرم اهل بیت پیامبر(ص) فراخوان داد، من فکرهایم را قبلاً کرده بودم. از اخبار متوجه فجایع انسانی در سوریه شده بودم. تکفیری‌ها ائمه معصومین و احکام اسلام را زیر سؤال می‌بردند و اعدام‌ها و کشتارها به راه می‌انداختند و به زنان و بچه‌ها رحم نمی‌کردند. اینها را که دیدم داوطلبانه به سوریه اعزام شدم.

شاهد شهادت همرزم‌تان عقیل شیبک بودید؟

بله، بیست و یکم فروردین سال ۱۳۹۵ در منطقه خان‌طومان سوریه مستقر شده بودیم. بچه‌های شمال و گروه میرزاکوچک‌خان در خط بودند. وقتی خط سقوط کرد ما که از گروه احتیاط بودیم وظیفه‌مان کمک‌رسانی به بچه‌های خط بود. سریع اعزام شدیم. وقتی اعزام شدیم تازه خط سقوط کرده بود. آنجا دو خاکریز خط اصلی داشتیم که به سمت خط مالک رفتیم. به منطقه خان‌طومان که وارد شدیم تقسیم شدیم. هر گروهان به یک نقطه مأمور شد. ما همراه شهید عقیل شیبک بودیم به سمت منطقه‌ای که سقوط کرده بود رفتیم. عصر آن روز درگیری‌ها شروع شد. در حین راه گروه احتیاط زخمی‌ها را به عقب می‌بردند یا مجروحان را عقب می‌کشیدند. اوضاع عجیبی بود. فرمانده‌مان دستور داد ساختمانی که دست مسلحین بود را پاکسازی کنیم. تقریباً ۵۰ متر جلوتر از تپه ما مسلحین در خانه مستقر بودند. چون از بچه‌های خودی دورتر بودیم باید ساختمان را دور می‌زدیم. شهید شیبک تیربارچی گروه بود. قدرت جسمانی بالایی داشت، ورزشکار بود. ایشان انتخاب شدند به همراه شش نفر که جلوی خانه مسلحین مستقر شوند. حالا فاصله بچه‌ها با آن خانه مسلحین ۲۰، ۳۰ متر شده بود. آتش زیاد بود. به هر ترتیب خانه مسلحین به دست ما افتاد. دم‌دمای غروب هنوز هوا روشن بود و چیزی به تاریکی نمانده بود که یک دفعه حجم دوباره زیاد شد. دو، سه نفر پاسدار با ما بودند و ما دو، سه تا بسیجی و برادران فاطمیون در یک جا بودیم. موضع گرفتیم. از سمت روبه‌رو که درگیر بودیم تیراندازی می‌کردند. شهید شیبک با تیربارش کنار خانه بود و تیراندازی می‌کرد. حالت نشسته گرفت، داشت جایی را زیر آتش می‌گرفت که تیر خورد و به پشت افتاد. کنار خودم کشاندم. دیدم از سمت چپ تیر به گردنش خورده و شاهرگش را بریده است. بسته امدادی داشتم، لباسش را درآوردم. گاز روی شانه‌اش گذاشتم و با چفیه دستش را بستم. خون شاهرگش روی سمت راست دستش پاشید، نمی‌توانست حرف بزند. خون زیادی از او رفته بود. گفتم عقیل چطوری؟ خوبی؟ می‌خواستم ببینم سطح هوشیاری‌اش چطور است. به همرزمم گفتم بیا تا سریع او را به بیمارستان منتقل کنیم. در همین حین چشم‌هایش بسته شد. شهادتینش را گفتم. چهره آرامی داشت. آرام چشمانش را بست. حالت خاصی داشت. به همرزمم گفتم عقیل را به عقب بفرستیم. تیراندازی زیاد بود. تیربار شهید را برداشتیم تیراندازی کردیم. در حین پوشش، عقیل را به عقب برگرداندیم. پاسدار ایشان را بغل کرد و داخل آمبولانس گذاشت. شهید شیبک جزو گروه‌های احتیاط بود به همراه حسین‌علی کیانی از سیستان در کنار هم شهید شدند.

یادکرد

خاطره‌ای از اسارت در گفت‌وگوی «جوان» با محمد مهد

فوتبال در اسارت

■ غلامحسین بهبودی

دفاع مقدس مثل هر رویداد دیگری وجوه مختلفی دارد. از پشت جبهه گرفته تا میدان جنگ و اسارت، هر کدام حال و هوای خودش را دارد. در این میان ادبیات اسارت، دنیایی است گسترده که با بازگشت آزادگان و انتشار خاطرات‌شان، طرفداران خاص خود را پیدا کرده است. اسرا در شرایط دهشتناک اردوگاه‌های دشمن، خاطراتی دارند که نسل جوان را درگیر خود می‌کند. این خاطرات از ایستادگی در عین مظلومیت سخن می‌گویند. از کسانی که با دست‌های بسته مقابل شکنجه‌گرهای‌شان مقاومت می‌کردند. اخیراً که با محمد مهد یکی از آزادگان دفاع مقدس گفت‌وگو کردیم، خاطراتی از اردوگاه مفقودین تکریت ۱۱ برای‌مان تعریف کرد که بخش‌هایی از آن را به مرور تقدیم حضورتان می‌کنیم. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که در تکریت ۱۱ سخت‌ترین شرایط بر اسرای ایرانی حکمفرما بود.

■ **روزهای تکراری**

در اردوگاه تکریت ۱۱ هیچ امکاناتی در اختیار اسرا قرار نمی‌گرفت. آنجا روزهای تکراری و پر از اتلاف وقت را داشتیم. البته آزار و اذیت‌ها و آمارگیری‌ها و کتک زدن‌ها جای خود داشت. ما به این رفتارهای زننده سربازان دشمن هم عادت کرده بودیم و جزو مکررات روزمره‌مان شده بود. روزهای تکراری و بیکاری در حالی احاطه‌مان می‌کردند که اکثر بچه‌ها در سنین جوانی و حتی نوجوانی قرار داشتند. انرژی جوانی باعث شده بود ته دل خیلی از ما آرزوی پیدا کردن یک سرگرمی ساده تبدیل به عقده شود. خودم بارها آرزو می‌کردم کاش یک وسیله‌ای بود تا با آن به صورت دسته‌جمعی مشغول می‌شدیم و بازی می‌کردیم. یک بار که تعدادی از بچه‌های اردوگاه برای بیگاری به بیرون از اردوگاه رفتند، به صورت اتفاقی یک تیوپ پیدا اتومبیل کردند. از نگهبان‌ها تقاضا کردند اگر می‌شود آن تیوپ را با خودشان به داخل اردوگاه بیاورند. چون تیوپ یک وسیله ساده و بی‌مصرف بود، سربازهای عراقی اجازه دادند و بچه‌ها آن را به داخل اردوگاه آوردند.

■ **توپ چهل تکه**

راست است که می‌گویند محدودیت خلاقیت به همراه دارد. بچه‌ها آن تکه تیوپ را برداشتند و تکه تکه کردند. بعد دوباره آن را دوختند و به شکل یک توپ چهل تکه درآوردند. داخلش را هم پر از ابر کردند. البته این خاطره را که تعریف می‌کنم مربوط به اواخر دوران اسارت‌مان است. زمانی که سختگیری بعثی‌ها نسبت به اسرای مفقود تکریت ۱۱ کمتر شده بود. خلاصه توپ که آماده شد، بچه‌ها یارکشی کردند و چند تیم فوتبال تشکیل شد. از آن روز به بعد تیم‌های فوتبال اسرا مرتب با هم بازی می‌کردند اما یک اشکال عمده وجود داشت. این توپ بادی نبود و وزن زیادی داشت. هر کس یک شوت به آن می‌زد، پاهایش گزگز می‌کرد. گاهی هم پاره می‌شد و ابرهای داخلش بیرون می‌زد. حالا باید می‌دویدیم دنبال ابرها و دوباره جمع‌شان می‌کردیم و می‌ریختیم داخل توپ و باز می‌دوختیمش.

■ **تور کهنه**

خلاصه چند وقتی با این توپ سرگرم شدیم تا اینکه بچه‌ها با جمع کردن بن‌های پول‌شان این بن‌ها را به مسئول فروشگاه دادند و درخواست کردند برای آنها یک توپ بخرد و بیاورد. مسئول فروشگاه پول‌ها را گرفت و بدقولی هم نکرد. رفت و چند وقت بعد یک توپ والیبال و یک توپ فوتبال برای‌مان خرید. حالا هم می‌توانستیم فوتبال بازی کنیم و هم والیبال.

> هرچند بعثی‌ها خیلی از روزها به بهانه‌های مختلف به سرگرمی بچه‌ها گیر می‌دادند و مانع می‌شدند. گاهی آن‌قدر گرم بازی می‌شدیم که اسارت یادمان می‌رفت اما درست در همین لحظه سرباز عراقی داد می‌کشید و بهانه‌ای برای خراب کردن بازی‌مان جور می‌کرد

وقتی که توپ والیبال مهیا شد، خدا هم اسبابش را جور کرد. بچه‌هایی که برای بیگاری می‌رفتند، تور کهنه و پاره‌ای را از داخل پادگان عراقی پیدا کردند و آن را به داخل اردوگاه آوردند. همگی شروع به وصله و پینه زدن تور کردیم. آن قدر دوختیمش که از رو رفت و شکل و شمایل یک تور درست و حسابی والیبال به خودش گرفت. از آن به بعد بازی والیبال‌مان هم جور شد. هرچند بعثی‌ها خیلی از روزها به بهانه‌های مختلف به سرگرمی بچه‌ها گیر می‌دادند و مانع می‌شدند. گاهی آن‌قدر گرم بازی می‌شدیم که اسارت یادمان می‌رفت. اما درست در همین لحظه سرباز عراقی داد می‌کشید و بهانه‌ای برای خراب کردن بازی‌مان جور می‌کرد. در واقع بعثی‌ها نمی‌خواستند خوشحالی ما را ببینند و هر بار به بهانه‌ای اذیت‌مان می‌کردند. ما هم از رو نمی‌رفتیم و کار خودمان را می‌کردیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۵۷

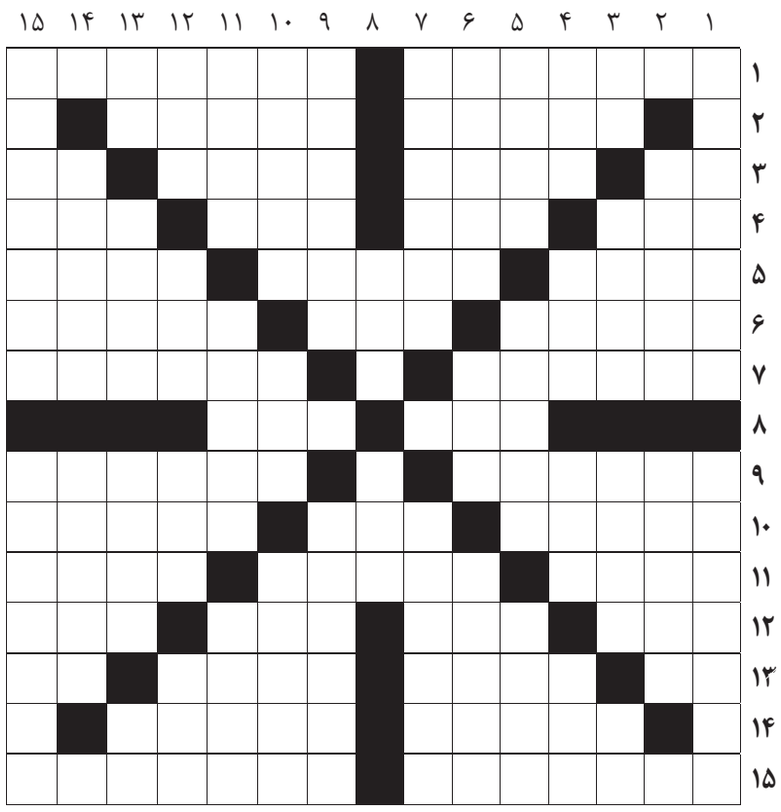

از راست به چپ

■ ۱- ورزش اول صبح- کنایه از آدم بلاتکلیف و آواره است ■ ۲- از وسایل نظافت- پافشاری ■ ۳- برگ برنده- مردنی- تغییر و تحول- دهان ■ ۴- نفع و سود- طریقه- خودداری کردن- پیکان ■ ۵- رود مرزی چین و کره شمالی- نوعی اسلحه شکاری- نهی شاعرانه از راندن ■ ۶- درها- سحر باران مغولان- تیپا ■ ۷- شهری در استان همدان- بچه بز ■ ۸- ماهوت پاک‌کن- به گله می‌زند ■ ۹- از بخش‌های رودبار گیلان- انبار غله دنیا ■ ۱۰- کتاب نیکوس کازانتزاکیس نویسنده یونانی- کشک سیاه- نقاب ■ ۱۱- ضمیر اشاره به دور جمع- لباس زمستانی- عاشق ■ ۱۲- کشت به امید باران- فرزند ذکور- اهلی و دست‌آموز- جایزه قهرمانی ■ ۱۳- صوت درد- همراه دارا- مرکب پیامبر در شب معراج- الفبای موسیقی ■ ۱۴- سرگشته و آواره- سیاره زحل ■ ۱۵- سپاه ویژه امپراتور عثمانی- ملتزم

از بالا به پایین

■ ۱- نخستین حکومت ایرانی پس از ورود اعراب به ایران- به سوگ نشستن ■ ۲- انگشت شهادت- سومین شهر بزرگ آلمان ■ ۳- حشر نشده- با گفتن آن دهان شیرین نمی‌شود- بزرگ‌ترین اقیانوس جهان- تکرار حرفی ■ ۴- معادل فارسی فاز- یک حرف و سه حرف- خاخام- زهرآلود ■ ۵- فرمانده- رئیس جمهور زمان استقلال الجزایر- ظرف آب ■ ۶- عالم وهم و خیال- برداشت محصول- رازها ■ ۷- به آرامی و آهستگی- بچه‌ای که هنوز به دنیا نیامده ■ ۸- نزد عربی- جرقه آتش ■ ۹- جای ذغال سماور- اندیشه بی سابقه ■ ۱۰- آخور- پارچه‌ای از پشم شتر- از سدهای استان گیلان ■ ۱۱- سرگشته- زمان طولانی- مکان و آشیان ■ ۱۲- فرار بی سر- کشته عزا و عروسی- عسل- استخوان پاشنه ■ ۱۳- شامل همه- سعدیا دی رفت و ... همچنان موجود نیست/ در میان این و آن فرصت شمار امروز را- شهری در قزوین- چوب خوشبو ■ ۱۴- نوعی پارچه نرم و ریزبافت پشمی- آسیاب دهان ■ ۱۵- شلوغی همراه با سروصدا- ترانس کوچک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱	۹	۳			
	۴	۸						
						۱	۶	۲
۹			۳	۱				
۵		۳						
			۲				۱	۸
	۹	۱			۲			
						۶		۴
	۲		۷		۴		۹	

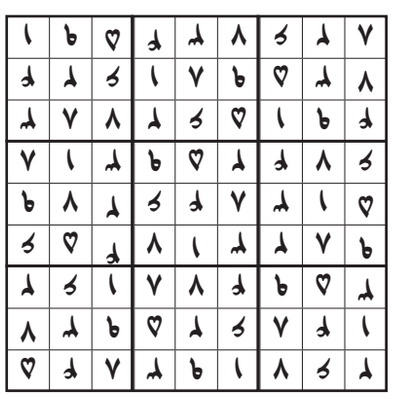

جدول کلمات متقاطع
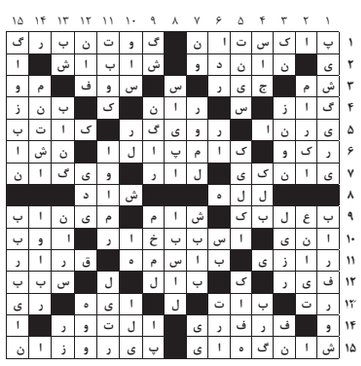
پاسخ جدول شماره ۵۵۵۶